

بیدل را هنوز به‌مدرسه نیاورده‌اند

گفتگوی علی رضا قزوه با مرتضی امیری اسفندقه*

اشاره؛ مرتضی امیری اسفندقه در چهل سالگی عمر خویش، شاعری است پخته‌گو و نکته‌سنج، امیری در همهٔ سبک‌ها و قالب‌های شعر پارسی به‌خصوص در قالب قصیده حرف‌های تازه‌ای دارد. وی نه تنها بسیاری از شعرهای بیدل که حتی بسیاری از نثرهای رقعات و چهار عنصر و رسالهٔ نکات را از حفظ دارد و همزمان با حافظهٔ قوی و ذهنی پویا و مطالعه‌ای عمیق اشعار بیدل را با اشعار و آثار دیگر شاعران و متفکران و کتب الهی مطابقت می‌دهد.

نیت داشتیم تا با مرتضی امیری در ایام نوروز امسال به‌دیدار دکتر شفیعی کدکنی برویم و گپ و گفتی با وی داشته باشیم، اما استاد شفیعی در مسافرت بودند و همین بهانه‌ای شد تا با شاگرد استاد به‌گفتگو بنشینیم.

این مصاحبه فصلی از گفتگوی دور و دراز من با شاعر صمیمیت و مهربانی، مرتضی امیری اسفندقه است. گفتگویی که ما را با یک بیدل‌پژوه از نسل جوان شاعران انقلاب اسلامی ایران آشنا می‌کند.

در یک کلام از بیدل بگو...

بیدل گفتنی نیست، دیدنی است، که:

گر از رنگ پرسی چه پرسیدن است که پرسیدن رنگ‌ها دیدن است

و:

هر جات بیرسند ز تمثال حقیقت باید، نسب حرف به‌آینه‌رسانی

* شاعر، منتقد و بیدل‌پژوه ایرانی.

از بیدل شناسان بگویید...

بیدل آن است که بتوان او را شناخت.

یعنی چه؟!

یعنی این که او، پنهان است. پنهان تا آن جا که تو پیدا شوی...

روشن تر بگویید...

زیاد هم تاریک نیست!

بیدل، همواره، داعیِ خودشناسی است! خود را به رخ نمی کشد. وقتی خود، همواره

خویشترن را - هیچ - می نامد و می بیند.

دیگر چه بیدلی و چه بیدل شناسی و...

از نردبان بیدل نمی توان بالا رفت!

بیدل همواره - خود را محو می کند! بیدل شناسی یک رشته و یک افتخار و یک شوق و

شغل نیست.

بیدل شناسی، خودشناسی است!

هرچه بیشتر به خود می پردازی، بیشتر به او نزدیکی و آشناتری با او. هم از

این روست شاید که در دانشگاه! رشته بیدل پژوهی نیست...

با نوشته های بیدل، کی آشنا شدی و کجا؟

بیست و پنج سال پیش و در مشهد پاک.

چه کسی تو را با این نوشته ها آشنا کرد.

آموزگار دینی ام، حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی^(ه).

او بیدل شناس بود؟

ایشان به بیدل شناسی و حافظ شناسی و سعدی شناسی و... اعتقاد نداشت!

ایشان می گفت: بیدل بنده خدا بود و در بندگی گوی سبقت از همگان ر بوده بود و

از طریق سجده و سجاده، معارف به او عطا شده است.

نخستین بیتی که از بیدل شنیدی چه بود؟

سرمایه تو جز عرق شرم هیچ نیست چیزی مشو که هرچه شوی بی‌حیا شوی

از عرفان بیدل بگوید...

بیدل با همه عرفان تازه و زلالش، اخلاق را به‌جای عرفان می‌ستاید و درد انسان را بی‌اخلاقی می‌داند و نه بی‌عرفانی...

در کجا...؟

در همه جا و همواره، در رساله چهار عنصر و در رباعیات و در غزل‌ها و... خود او - در رسائلش یادآوری می‌کند که حضرت حق آخرین پیامبر^(ص) خود را به‌عرفان ستایش نکرده، بلکه به اخلاق ستایش فرموده، إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

پس عرفان او چه می‌شود؟

بیدل در سرزمینی رشد کرده که مهد عرفان است،

سرزمین عجایب هفتگانه و هفتادگانه!

سرزمین جان‌های مجنون و شیفته،

تا خدای بزرگ و ماجرا جویان بزرگ‌تر...

سرزمین به‌گود گیتا و مه‌بهارت و بودا و...

اما، از همه این‌ها عبور کرده و...

بیدل شیفته انبیاء و اولیاست.

او شیوه حضرت ختمی مرتبت را آخرین و کامل‌ترین شیوه می‌داند و می‌بیند... او

شاگرد درس حضور قرآن است:

زبانم قابل حمد خدا شد که با نام محمد، آشنا شد

*

دو عالم چون صدف درهم شکستم که آمد، گوهر نامش به‌دستم

و:

انبیا صاحبِ دعوت بودند صورت و معنی الفت بودند

*

سال‌ها بر اثر سعی وفاق عرضه دادند، طریق اخلاق

*

تا تو زان شیوه مکرم گشتی غولیات محو شد، آدم گشتی

... و

او شبی در عالم رؤیا، با حضرت ختمی مرتبت روبه‌رو می‌شود، "در عین این تماشا، شخصی دیدم چون چراغ بر بالینم نشسته و تارک سرم به آئینه زانویش نقش اتصال بسته، ... چون وارد شدیم، جوهر ایجاد عالم و آدم بود، یعنی رسول خاتم صلی الله علیه ..."

آن که امکان تا وجوب و واحدیت تا احد صورت تمثالی از آئینه زانوی اوست و ... چشم وا کردم، اما پاس ادب محویتی بر حواس و قوایم گماشت که به هیچ جرأتی سر از زانوی مبارکش نتوانستم برداشت و ..."

این رؤیای صادق را حضرت مرتضی علی علیه السلام برایش تعبیر می‌کند!

چگونه؟

در رؤیا می‌بیند که ...

"شیری با مهابت در آن ایوان، مستقبل قبله نشسته و جمیع جهات تعین احرام نگاه غیرت پناهش بسته، سروش اسرار یقین گوش تأملم به این آهنگ گشود و ملهم رموز تحقیق آئینه آگاهی‌ام به این صیقل زدود که جناب ولایت مآب علی مرتضی است متمکن مسند بساط کبریا:

آن که نتوان یافت در ذات جلال آئینه‌اش چون کمالات نبی کس را مجال دم زدن آن که در خلوت سرای نشئه تنزیه ذات نور او با نور احمد، خفته در یک پیرهن

... و"

و حضرت علی مرتضی خطاب به بیدل می‌فرمایند: "تعبیر خوابت این است که حقیقت محمدیه همه وقت سایه افکن احوال توست ... و باطن نبوت هیچ‌گاه دامن تربیت از سرت برنمی‌گیرد ..."

نتیجه؟

نتیجه، هیچ! به قولِ نیما «محض یادگار» یادآوری شد.
چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت بیدل در قلبِ عرفان، در مرکز زیستِ مرتاضانِ بزرگ، جذبِ حقیقتِ محمدیه، نبوت و باطنِ نبوت، ولایت است و افسون هیچ‌چله و چله‌نشینی در جان و دل و ذهن و زبان او کارگر نمی‌افتد!

تعریف بیدل از «شعر» چیست؟

ذکر خدا.

او - این تعبیر را و ترکیب را در انجمن ادبی خویش به کار می‌برده است.

تعریف بیدل از «بندگی» چیست؟

بندگی، عاجزی‌ست، دیگر هیچ.

بیدل، اصلش از کجاست؟

از هندی و فارسی و برلاس و... که بگذری و باید که بگذری و شاید که بگذری، او به هیچ آب و خاکی ننازیده است.

”عنقای آشیان اطلاق در قفسِ اندیشهٔ تقید افتاد و آهنگِ پردهٔ عینیت نقابِ قانونِ غیریت کشاد و...“

”پیکر بی‌نشانِ قادریتِ کسوتِ آب و رنگِ عبودیت به خود پوشید.“

بسیاری معتقدند ایرانیان صائب را بر بیدل ترجیح می‌دهند، به اعتقاد شما بیدل بزرگ‌تر است یا صائب؟

بزرگ و بزرگ‌تر در فضای معرفتی شعر و شاعری تعبیری نارسا است و دنیایی. در عالم عرفان و حکمت و اخلاق، بهترین شاعر سخنگو پرهیزکارترین آنهاست!

با این وصف بیدل پرهیزکارتر است یا صائب؟

بی‌تردید، بیدل!

به چه استنادی؟

با استناد به آن چه که از آن صاحبان کلمه و کلام باقی مانده. آن چه باقی مانده، نشان می دهد که بیدل اهل مراقبه بوده است.

هرگز سخنی در باب تقوی از بیدل به یادها هست؟

بله، سخنی بسیار نیک و درخور که بیدل دهلوی با تأثیر از کلام انبیاء و اولیاء، تقوی را به سه بخش تقسیم کرده است، تقوی اهل دنیا، تقوی اهل عقبی و تقوی اهل الله که تقوی اهل الله به تعبیر بیدل، منع دل است از خطرات، به پاس ناموس تنزه ذات. این تقسیم بندی نخست از کلام حضرت امیر^(ع) به دست می آید، در انواع عبادت.

نتیجه؟

نتیجه ای در کار نیست، و یا دست کم این مخلص اهل نتیجه گیری نیست، این قدر هست که این مایه معنی و معرفت و اخلاق در کمتر انسانی با شعر جمع شده است. شاعران بزرگ حتماً اخلاق مداران و پرهیزکاران بزرگ هم نبوده اند و اصولاً جمع شعر و شاعری با تقوی نه کار هر شاعری بوده است و اگر مانده الجمع نبوده است، الجمع مهمی امکان اولی نیز هم برای هر شاعری نبوده و اما بیدل از این حیث کاملاً نمونه است.

مراقبه بیدل را چگونه تعریف می کنید؟

تعریفی ندارم، فقط با توجه به آثار او می توان گفت نوع مراقبات بیدل از نوع مراقبات بی قاعده سلوک نبوده است و او هرگز آن قدر مجذوب و یا مست و یا منگ و یا خیالاتی و یا هر چه از این قبیل مثبت و منفی، نبوده است که سالها بر حالی بماند. او با همه جان جنونمند جذبی که دارد یادآوری می کند که:

گر جنون رسم هدایت می داشت جذبہ در خلق سرایت می داشت
وگر این شیوه به قانون می بود همه کس امت مجنون می بود

و نیز:

جمعیت دل کمال دارد آشفستگی آن قدر هنر نیست

و این است که غایت مراقبات بیدل به اعتدال ختم می شود و بیدل جستجوگر اعتدال است و باز می گوید که:

تعدیل بهر امر کمال عرفاست

و در این قسم اندیشه نیز، پیرو حضرت ختمی مرتبت و تعالیم اوست که خیرالامور اوسطها.

و این اعتدال را بیدل در هیچ اندیشه‌ای عرفانی و حکمی سراغ ندارد، مگر در شخص رسول خاتم و اولیاء و در این راستا، سخن او صریح و بی‌پرده است و حقّ این اعتدال نبوی را، در هند و در برابر مرتاضان بزرگ آن سامان به رخ می‌کشد. می‌توان گفت: هیچ شاعری در عصر بیدل و در هند و همه شهرهای هند، به اندازه بیدل دهلوی منادی اخلاق نبوی و اندیشه اسلامی نبوده است!

بیدل از ریاضت چه می‌گوید؟

می‌گوید. ریاضت صفا و باطن می‌آرد به شرط اعتدال و ضعف بر قوی می‌گمارد به افراط کمال!

کدام جماعت را در بیدل پژوهان موفق‌تر می‌بینی؟

جماعتی که نظر باز آن برو دوشند.

از میان افغانان و تاجیکان و... کدام گروه، زودتر بیدل را دریافته‌اند.

به گمانم این سؤال و پرسش غلط است. این که چه کسی بیدل را زودتر خوانده و کشف کرده مهم نیست و نمی‌تواند باشد، چه کسی او را بهتر خوانده و معرفی کرده، حایز رتبه است.

چه کسی بهتر خوانده و معرفی کرده؟

می‌تونم بگویم هنوز، هیچ‌کس؟! چه کسی می‌تواند مدعی شود که همه آثار بیدل را جمعاً و کیفاً و کمّاً دیده و خوانده؟
علی الظاهر هیچ‌کس!

اگر کسی پیدا شود و بگوید من خوانده‌ام چه؟

چنین کسی فعلاً نیست و پیدا نخواهد شد و اگر هم باشد و یافته آید، ادعا نخواهد کرد که ادعا هرگز بیدلانه نیست، با خواندن بیدل ادعا از دست می‌رود و این خاصیت

اوست! بیدل را نمی‌توان یک شبه و یک نفس خواند! بیدل با همهٔ رحم و لطف، سخت بی‌رحم است! بیدل تخریب‌چی است! خرابت می‌کند و اگر تو طاقتِ خرابی نداشته باشی نمی‌توانی پا به پایِ آثارش پیش بروی!

بیدل، حسن شهرتِ انتظاریات را کور می‌کند و اگر در تو چشم شهرت باز باشد و باز بخواهد بماند از تماشای بیدل باز می‌مانی!

بیدل از تو و او می‌ستاند! به تو هیچ نمی‌دهد! و تو اگر اهلیت از دست داده باشی می‌توانی پا به پای او و آثار او پیش بروی و گرنه اگر آمده باشی که چیزی به دست بیاوری، در مطالعهٔ نخست، خوابت می‌برد و خواب می‌برد! و...

و چه؟

و خموشی در فضای دل صفا می‌پرورد بیدل

غباری داشت گفتگو، نفس در خویش دزدیدم

نظرت در مورد پروفیسور بچکا چیست؟

ایشان خیلی توفیق داشته که چشمش به روی آثار بیدل باز شده است. این توفیق کمی نیست همین‌که به باغی برسی که تا پیش از این نرسیده بودی! و بچکا به این باغ رسیده! اما بوی گل‌های باغ آن‌قدر مستش کرده که کلهٔ تاب، رفته است؟

چه طور؟

بچکا، معتقد است که بیدل منکر افسانهٔ بهشت و دوزخ است و هم منکر زندگی پس از مرگ است. و با این نتیجه هنوز بیدل را کاملاً نخوانده است و دریغ از استاد بچکا که از یکی از کتل‌های کوه آثار بیدل چنین پرت شده است. مگر نگفت:

معنی بلند من فهم تند می‌خواهد

درک فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

بچکا البته اشتباهات دیگر هم دارد؟

کجا؟

در ترجمهٔ کتاب «خزانۀ عامره» که آن را گنجینهٔ امیران ترجمه کرده.

آیا به این اشتباه پی برده‌اند؟

البته که پی برده‌اند. دکتر شفیعی کدکنی با ادب تمام در نوشتار آورده‌اند که استاد بچکا «خزانه عامره» را به *the Treasure of the Amirs* ترجمه کرده است یعنی گنجینه امیران در صورت که عامره به معنی آبادان است و ربطی به امرا ندارد.

البته دکتر شفیعی یادآور شده‌اند که علت این اشتباه «از بلاهای نقلِ شریقات به خطّ لاتین است».

اما، حسن دانش مقدّم که بیدل را همواره می‌خواند و می‌خواند و توصیه می‌کرد که مخوانیدش، می‌گفت اشتباه بچکا اشتباهی از لون اشتباهاتِ ذهنی است!

یعنی چه؟

یعنی این که اگر بچکا بیدل را درست و راست می‌شناخت حتی اگر به خطّ لاتین عامره را امرا می‌دید نمی‌پذیرفت... که جای بیدل هرگز در دربار امیران و در هر جا که امیران باشند و بودند نیست و نبوده! به هر حال، او اهل طنز بود و هست.

دانش مقدّم کیست؟

حسن دانش مقدّم از بیدل خوانان عمیق و دقیق خراسانی «فردوسی» بود که خواندن بسیار بیدل را بر ما توصیه نمی‌کرد. او شناختی کافی و وافی از ادبیات کهن و نوین پارسی داشت و هم‌اکنون در قید حیات است و از آرزوهای این مخلص این است که او نوشته‌هایش را پیرامون بیدل چاپ کند و نمی‌کند.

چرا؟

می‌گوید: شما چاپ کنید، من رساله نکات را با او خوانده‌ام.

از نکات چه می‌گفت؟

می‌گفت، هر که نکات را می‌خواند، می‌داند که عملی است. او می‌گفت و معتقد بود که شایسته است تا مؤسسه‌ای همچون مؤسسه دهخدا به نام مؤسسه بیدل، فراهم آید تا همه خوانندگان بیدل شیفته و غیرشیفته، در آن محفل و هر روزه و با مطالعه گرد هم آیند و تبادل فکر و اندیشه داشته باشند. و این گفته او هنوز به قوت خود باقی است.

خانه خود او چنین حس را در ما زنده می‌کرد؟ این که چه خواننده‌ای؟ از بیدل؟ و چه دریافت کرده‌ای؟ این که این بیت نباید درست باشد و باید آن‌گونه باشد این که این جا بیدل تحریف شده است! او مرتاض نبوده است و هزار این که دیگر که یادباد آن روزگاران یادباد.

دیگر چه؟

دیگر این که او نیز بیدل را به ما مشق می‌داد.

می‌گفت: خواندید، کافی نیست، مشق بنویسید و راستی را مشق نوشتن نقد بیدل چقدر آن چنانی و آن چنانی تر بود:

آن چه از نسخه دل فهم کنی اگر همه خود نقطه‌ای است. چون مردمک، توفانش از جا نمی‌برد. و هر چه از خارج جمع نمایی، هر چند دفترهاست، در چشم گشودنی چون مژه برهم می‌خورد...

و زبان لاف را آن قدر آب ندهی که طبیعت از انفعال عدم صورت، به دامن تری آویزد و گردن دعوی آن همه نیفزازی که تنگی گریبان ملاحظت چاک رسوایی انگیزد... این‌ها مشق‌های او بود برای ما در هر هفته و هر جلسه مشق‌ها را می‌دید و می‌خواند و از ما می‌خواست تا بخوانیم و می‌گفت بخوانید و بنویسید و بنویسید و بخوانید.

او اگر متنی از بیدل را خوانده بودی و نوشته بودی می‌گفت تا نوشته‌ای، پیرامونش سخن مگو... و معتقد بود که بیدل را باید نخست درست خواند و نوشتن به درست خواندن کمک می‌کند...

از دیگر بیدل پژوهانی که می‌شود نامی از آن‌ها به میان آورد بگو.

جواد خدنگ نیکفر جام!

او سخت شیفته غزلیات بیدل بود و کار آگاه این بود که سخنان نیچه و هایزنبرگ و لئوبوسکالیا و افلاطون و هر چه همه چه را با شعر بیدل تطبیق دهد و نتیجه بگیرد که این سخن نیچه را بیدل، به نظم و در غزل و به زیبایی هر چه تمام تر فراسوی نیک و بد،

گفته است! بیدل بخوانید! شاید اگر روزی حاصل آن تلاش‌ها را چاپ کند، به کتاب بالینی، جذابی دست یابیم.

و البته، او از آنهاست که بیدل را برای معرفی بیشتر خویش، به دیگران، نمی‌خواند. بیدل را حظ می‌برده. حظش را با دوستان تقسیم می‌کرد و اهل سخنرانی و این‌گونه حرف‌ها راجع به بیدل نبود.

ولی آنگاه که بحث انسان برتر نیچه را با تجلی ادراک بیدل، مقایسه می‌کرد محو آن کلمات مجذوب می‌شدی. شاید، چند نوار از صحبت‌های او در نزد دوستانش باشد.

دیگر؟

دیگر دکتر فاطمی، سیدی بزرگوار که کتاب تصویرگری در غزلیات شمس را با راهنمایی‌های دکتر غلامحسین یوسفی و استاد جلال‌الدین «سید جلال» آشتیانی نوشته است.

ایشان در دانشگاه مشهد و در دهه شصت کرسی بیدل‌پژوهی داشتند و دانشجویان را مکلف کرده بودند به فهم غزلیات بیدل و خوانش آن و امتحان هم می‌گرفتند و خودشان هم بسیار دقیق و عمیق بیت به بیت غزل را بازرسی می‌کردند و گاه به تکلف، پرده از اسرار غزل هم باز می‌گرفتند. آن ایام - این شیوه، در دانشگاه - مرسوم نبود و موجد این عمل، خود دکتر سید حسین فاطمی بودند.

این کار باعث شده بود که پای بیدل به دانشگاه به طور رسمی باز شود و در کلاس‌های ادبیات آن‌جا بحث بیدل گرم باشد.

من بر سر آن کلاس‌ها بوده‌ام به شکل نخودی! و ایشان مرا در آن کلاس پذیرفته‌اند که از همین‌جا سلام به ایشان باد.

یادم می‌آید آن دوران را زلال زلال.

دیگر...؟

پدرم خدا بیامرز که معتقد بود بیدل فردوسی نیست، رستم است! و هر گاه می‌پرسیدم از او که یعنی چه؟ می‌گفت: خودت باید بفهمی!

و از زیر پاسخ درمی‌رفت و پاسخش را نیز هم با خود به‌گور برد! که خاک بر او خوش باد.

بیدل و فردوسی و رستم...؟

بله!

به‌خاطر داشته باشیم که بیدل روحی حماسی داشت و البته جسمی حماسی نیز هم. به‌نوعی باستانی کار و ورزشکار بوده و نشانه‌های ادب حماسی در جای جای آثارش هست. او حتی نام از رستم نیز آورده است و سخن از پلنگ انداختن او ترسیم کرده است. بسیاری از صحنه‌های حماسی را در شعرش:

هشدار به‌میدان و غا نمایی رویی که ندیده‌ای در آیینۀ تیغ

*

بی‌باکی کن رقیب مردان این است سر بر کف گیر، سبب مردان این است

و:

لافتی آلا علی بنویس بر بازوی مرد

او منظومه عظیم مهابهارت را که منظومه‌ای است حماسی، خوانده بوده است و جان کلام، بیدل مردی حماسی است و (باده با او هیچ‌کس در جام نتوانست کرد). عمومی او میرزا قلندر که یلی بوده و پهلوانی، گندی گندآوری، دریادلی، دلیری، سرآمدی...

ماجرای جنگ هزاره را که میرزا قلندر در آن جنگ بوده و زخم عمیق برداشته و با وجود زخم عمیق بسیجی‌وار سه روز جنگیده و... بیدل در چهار عنصر آورده است. رباعی:

بی‌باکی کن شکیب مردان این است

در وصف میرزا قلندر و در فضل معرفی او آمده است.

از نثر بیدل چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت نثر بیدل از شعرش بسیار تا بسیار مظلوم‌تر و مجهول‌تر واقع شده است.

چرا؟

زیرا که نه تنها کاوشی دقیق پیرامون آن نیست، بلکه آن مقدار کاوشی هم که صورت پذیرفته است، شتابزده است.

کدام مورد؟

مورد زیاد است. از آن میان می‌توان اشاره کرد فقط به این دقیقه که هنوز اثری از رقعات بیدل و کلمات قصار او در کتاب‌های درسی راه نیافته است. و هم این‌که هنوز ویژگی‌های نثر او، واکاوی‌ده نشده است و حتی شعرهای منثور او با شاملوئیات معاصر مقابله و مقایسه نشده است!

شعرهای منثور؟

بله!

با یک گزینش، می‌توان اندازه بسیاری از شعرهای شاملویی معاصر، شعر منثور از بیدل دهلوی به‌دست داد.

از نثر دیگر چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت نگاه دقیق بیدل به نثر در برابر نظم، عمیق است، این‌که او نثر را گل و نظم را غنچه می‌داند همچون «پل والری» که نثر را راه رفتن و شعر را رقص می‌داند و این‌که بیدل در یک تحلیل شکوهمند نثر را شعر مفصل و شعر را نثر مجمل نامیده است سخت یادکردنی است. نثر بیدل همچنان نشان می‌دهد که بیدل تا چه پایه و مایه اهل قلم بوده است و اهل تحریر درکنار بیان و تقریر.

در این خصوص در دو رساله - «نسخه دل»، و «مکتوب شوق» اثر قلم این مخلص همه آن‌چه که باید بیاید آمده است. خوانندگان را به آن دو رساله ارجاع می‌دهم.

یعنی هیچ استادی در مورد نثر بیدل هیچ سخن نداشته است؟

داشته است! اما آن سخنان در خصوص نثر بیدل حق نثر او را ادا نکرده است.

نمونه؟

نمونه نظر دکتر زرین‌کوب در کتاب دفتر ایام نظر ایشان را این مخلص در کتاب نسخه دل نقد و نقل کرده است. این‌که استاد فرموده‌اند نثر بیدل سرانجام ملال‌آور است در

مورد همه آثار مثنوی بیدل شاید که صدق نکند. و البته در خصوص برخی از آثار مثنوی او صحت داشته باشد آن بخش هم ملال آورتر از مرزبان نامه نیست. دقت کنید:

”زندگی ارباب سخا، صبحی است تبسم ریز، اشغال دامن افشانی و مردن:
خواب نازی، تخفیف کدورت‌های سرگرانی ماده ایثار، حیاست و علامت حیا
چشم بینا“.

و:

”فیض ازل شامل دریا دلانی که رشحه کرم چون ابر، از صفحه جبین‌شان
پیدااست و جوهر ایثار، چون موج از شکن آستین‌شان پیدا“.
”هرکس که به حق ایمان دارد شفقت از خلق دریغ ندارد“.
”خشکی امواج پسندیدن، دلیل ناآشنایی دریاست و عسرت احوال خلق
خواستن، گواه ناشناسایی مولی تخلّقوا باخلاق الله در کسب جود و کرم کوشیدن
است نه کسوت بخل و خست پوشیدن“.

آیا این موارد به سهلی و سادگی گلستان سعدی نیست؟ آیا این سعدی‌واره‌ها، نوعی
نثر گلستانی به سبک دیگر به سبک هندی و حتی شما بفرمایید هند و چینی نیست.
می‌توان بسیاری از این موارد را گزینش کرد و در دسترس قرار داد، سبک‌هایی که نه
به سبک هندی‌اند و نه عراقی. به سبک بیدل‌اند.

سعدی‌واره؟

بله سعدی‌واره. مگر نه بسیاری از بزرگان پس از سعدی و به تحقیق از گلستان سعدی،
کتاب‌ها نوشتند، بهارستان‌ها و نگارستان‌ها!

بیدل هرگز مدعی پرداختن خمسه‌ای همچون خمسه نظامی و یا گلستانی همچون
گلستان او نبوده است! اصل یکی است، مابقی حرف! اما با پرهیز از این ادعا، بسیاری
سعدی‌واره دارد. می‌توان گفت حتی بسیاری از نثرهای بیدل سعدی‌واره‌های عرفانی
تاریخ نثر فارسی است. گلستانی عرفانی صرف، بیدل در نثر آموزگاری است درستکار!
نثر او را که می‌خوانی آموزگاری را پیش روی خویش می‌یابی که با متانت و دقت در

حال تدریس است. تدریس مثلاً فواید سخن و خاموشی، گو این که دانش‌آموزی پرسیده است سخن و خاموشی در عرفان یعنی چه! و او پاسخ داده است که
 ”سخن از دلایل دعوی‌های هستی است و دعوی هستی در محکمه کبریای حق باطل“.

”خموشی از شواهد اوضاع نیستی است و شخص رحمت پیوسته با این وضع مقابل“.

و این نکته را به شعر چنین گفته:

خموشی در فضای دل صفا می‌پرورد بیدل...

فرق این دو مورد باهم را اهلش درمی‌یابد. بیدل به‌طور کلی در فواید و شناختِ خموشی و سخن مقاله‌ای داشته است که آن را در خاتمه عنصر سوم، با ذکر این که این بخش مقاله‌ای جداگانه بوده و به این جا آورده شده همان‌طور که کتاب درست و راستی از شعر بیدل تحت عنوان شاعر آینه‌ها به‌نگاه و نقد دکتر شفیع کدکنی دست فراهم داد و اهلِ پرهیز و پروا از شعر بیدل را با بیدل بیشتر و شفاف‌تر مواجه کرد، کتاب درخور دیگری هم با همان سبک و سیاق می‌تواند نثر بیدل را به‌رخ بکشد و این مهم در حال شدن است.

از میان عرفا، بیدل، یادآور کیست؟

عرفا، همه یادآور هم‌اند، و میان آن‌ها تفرقه نیست، همه باهم متحدند و اختلاف احوالات‌شان نیز سرانجام سر از وفاق و اتفاق درمی‌آورد. اما بیدل بسیاری یادآور شمس تبریزی است.

از کدام زاویه‌ها؟

از زاویه‌های عرفان اعتراض و عرفان نقد و عرفان تحقیق و عرفان کریم و کرامت‌مند بی‌شائبه‌های کرامت... و خیلی موارد دیگر.

این نکته را نیز ناگفته نگذارم که در میان استادان معنوی او، شیخ کابلی یک شمس به‌تمام معنی است. شمسی که شناخت او در شناخت بیدل، می‌تواند سهم به‌سزایی

داشته باشد. شاه کابلی سه نوبت با بیدل دیدار داشته و در هر سه نوبت با خواب کردن بیدل غیب شده است و کَرَتِ سوم رفته است که رفته است...

بیدل با او کجا و کی آشنا شده؟

در خواب و در آغاز سلوک جوانی و... قصه‌اش را خود بیدل با نثر و بسیار زیبا و متین و دوست داشتنی در چهار عنصر آورده است. مطالعه دیدار بیدل و شاه کابلی با نثر سنگین و روایی بیدل یکی از شیرین‌ترین مطالعه‌هاست.

این متن، همچون بسیاری از متن‌های شریف بیدل خود یک کتاب تمام است. ای کاش! درکنار دیدارهای شمس و مولوی، دیدار بیدل و شاه کابلی نیز بررسی شود و ای کاش بخشی از این روایت منشور در کتاب‌های درسی حوزه و دانشگاه در رشته‌های ادبی جواز حضور پیدا کند.

جای نثر بیدل در واحدهای درسی دبیرستان‌ها و دانشکده‌های ادبی سخت خالی است.

و:

”بیدل را هنوز به مدرسه نیاورده‌اند.“

موردی که گویا برای صائب تبریزی رخ داد و صائب از آن متأسف بود؟! به هر روی، (آرایش نظم غنچه و نثر، گل است) تعریف را می‌بینید! چه تعریف بلندی از نثر داده است.

اگر بخواهی از بیدل ایراد بگیری چه ایرادی می‌گیری؟

ایراد فعلاً کار من نیست!

من محباً اویم «و حُبِّكَ الشَّيْ يُعْمَى و يُصَمُّ».

آنچه من از بیدل با شما می‌گویم، آن چیزی که دوست دارم و من محبت خود را از بیدل عرضه می‌دارم و نه شناختم را، گو این‌که او بسیاری مواقع در نظم و نثر به‌زبانی با من سخن می‌گوید که هرگز نمی‌فهمم اما یقین دارم ضعف در محبت من است! و این محبت اگر روزی ضمیمه و نتیجه دانش شود، بی‌تردید زبان دشوار او ساده خواهد شد، کما این‌که تا حال این‌گونه بوده.

آنان که بیدل را نمی‌فهمند بیدل را دوست ندارند. مشکل این‌جاست، ورنه به‌داد سخن بیدل رسیدن با همه دشواری، آن‌قدرها هم دشوار نیست! تازه آن‌جا که بیدل را می‌خوانی و نمی‌فهمی! آغاز کرشمه محبت اوست! کرشمه‌ای که سرانجام به‌فهم، فهمی عمیق و بی‌ادعا و صمیمی می‌انجامد.

فکر می‌کنی بر سنگ مزار بیدل چه بیت باید حک شود؟

نمی‌دانم!

اما این بیت از بیدل را به‌زمزمه شنیده‌ایم که:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکم آیی و من مرده باشم

و این رباعی را:

غافل ز مزار شرمناکم مگذر نامحرم قصه هلاکم مگذر

بردوش عرق کشیده‌ام محمل عمر گر مرد، شنا نه‌ای ز خاکم مگذر

ولی من همواره این بیت از بیدل را که متعلق به یکی از مخمسات اوست دوست

می‌داشته‌ام که:

بر خاک مزارم قدم آهسته گذارید دیروز، در این خاک، بهار، آینه بین بود

این بیت با شعری که سهراب سپهری بر سنگ مزار خویش و از خویش دارد خیلی

هماهنگ است:

به سراغ من اگر می‌آیید نرم و آهسته قدم بردارید...

از میان داستان‌هایی که بیدل به‌نثر و در باب احوالات خویش دارد کدام مورد را

می‌پسندی.

همه را دوست داشتنی دیده‌ام - هر کدام حسّ و حالی دارد، ماجرای دفع اجنه او، ماجرای کنیزک بیمار او، ماجرای اسد رافضی او، ماجرای رحلت شاه قاسم هواللهی او، ماجرای غش کردن او در بازار از فرط گرسنگی «البته غش کامل نکرده» و ماجرای شکایت میرزا ظریف از او پیش شاه قاسم و قسّ علی هذا از این میان ماجرای «انوپ نقاش» مثال زدنی است، انوپ نامی که به درخواست، از بیدل می‌خواهد تا تصویر او را

نقّاشی کند. هر وقت این داستان را خوانده‌ام بارها و بارها، همهٔ مضامین نقّاشی شعر بیدل در ذهنم زنده شده:

نقّاش به‌زور کلکِ خود می‌نازد گر دامن او کشد ز دستم مرد است

و

به‌گرد نقّاش شوق کردم که می‌کشد حسرتم به‌سویت

این ماجرا، بسیار قابل مقایسه با تصویر «دوربانگری» اثر «اسکار وایلد» است.

همین‌جا به‌این دقیقه اشاره می‌کنم که هنرمندان اهل قلم در حوزهٔ ادبیات داستانی در خصوص بیدل، بسیار تا بسیار کوتاهی کرده‌اند. گو این‌که هنوز، باور نداشته‌اند که بیدل داستان‌نویس بسیار دیگری! هم بوده! داستان‌نویسی مطّلع. هنوز، ویژگی‌های داستان‌های بیدل در نظم و نثر بررسی نشده است و جای آن دارد که ادبیات داستانی این مهم را جدی بگیرد. از همین مصاحبه، آموزگارانه از دوستان درخواست می‌کنم که این مشق و این تکلیف را سرسری نگیرند.

و هم این‌که مأخذ داستان‌های بیدل هم هنوز در کتابی همچون مأخذ قصص مثنوی معنوی از دکتر بدیع‌الزمان به‌دست نیامده است که جای آن سخت خالی است.

با این وصف در مورد بیدل هیچ کاری نشده؟!

نه!

نشده!

علمی و دانشگاهی در مورد بیدل کار کم داریم آنچه در ایران و خارج از ایران هست نسیمی و شمیمی از شور و شوق آثار بیدل در جان خواننده است که پراکنده شده. یکی سخت معتقد به‌او بوده و دیگری سخت کافر و منکر او و... اصل کار، شناخت بیدل با توجه به آثار او و استادان او و شاگردان او هرچه همه چه اوست.

می‌توان آمار گرفت!

- مأخذ قصص بیدل در دست است؟ نه!

- سبک بیدل در روایت فراهم آمده؟ نه!

- فرهنگ ترکیبات بیدل، مستقلاً با معنی و یعنی دست فراهم داده؟ نه!
 - سبک‌شناسی نثر او در بازار است؟ نه!
 - تأثیر بیدل از قرآن و حدیث در دست است؟ خیر!
 - بحور قلیل‌الاستعمال بیدل سبک‌شناسی شده؟ نه!
 - مقابله نثرشناسی بیدل با توجه و تغییر در چهار عنصر بررسی شده؟ نه!
 فرهنگ بسامدی دیوان بیدل در دست است؟ نه!
 دیوان بیدل رسماً و عرفاً و شرعاً و حقاً، تصحیح شده! نه!
 این‌ها که می‌گوییم نه! در اندازه‌های یک تحقیق دانشگاهی نه!
 وگرنه پیرامون این مباحث سخن گفتن و انشاء نوشتن تا بخواهی شاید سخن هست.
 انشاء با پایان این بود انشای من، خوش باد معلّم من، همچون انشاهای تکراری دوران
 مدرسه. نوشتن کتاب‌های با تجزیه و ترکیب اسلوبمند آثار بیدل، دقیق و عمیق، این
 عمل هنوز ظهوری و بروزی درخور نداشته است و از این چشم انداز، کتاب
 «شاعر آینه‌ها» از دکتر شفیع کدکنی همواره یک اثر آموزگارانه با اسلوب است و البتّه
 یک سرمشق و الگو که می‌توانست و می‌تواند مورد پیروی دیگر بیدل‌پژوهان، در
 پژوهش دیگر آثار بیدل قرار گیرد.

**آیا در میان آثاری که در مورد بیدل و آثار او «نظم و غزل» نوشته آمده، اثری به این
 شکل و شیوه سراغ دارید؟**

اثری که گام به گام با غزل میرزا جلو آمده باشد و پرده از رخ این عروس خانگی
 به تدریج بازگرفته باشد بنده سراغ ندارم. با وجود آن‌که بسیاری از کتاب‌ها و مقالات
 پیرامون بیدل را از فارسی‌زبانان خوانده‌ام. تا پیش از این اثر محققین، آیا در کدام اثر
 دیگر مواجه بوده‌ایم به این صحت و صراحت؟

یک دانش‌آموز شعر بیدل آیا بر مراجعه به این اثر، با مراجعه به کدام اثر دیگر
 می‌تواند این وابسته‌ها را و ژرف ساخت این وابسته‌ها را با ذکر نمونه‌های صریح آن
 سراغ کند؟

شناخت این چهار وابسته در شعر بیدل کلید بسیار کاملی است در راستای گشودن بسیاری از قفل‌های کلام او.

یک اشتباه کوچک در بیدل‌شناسی! و در تعریف بیدل، به تحریف می‌انجامد. و با این فرصت‌های کم در عصر جدید بسیار کمتر، چرا باید وقت دانش‌آموزان به تحریف گرفته شود!

و نیز وقت آموزگاران به تصحیح تحریف!

آنچه شفیع کدکنی، در راستای آشنایی با بیدل انجام داده سواى علاقه بیدل و عدم علاقه به بیدل است و این مهم است. آن‌که آن‌قدر در بیدل گم شده، و در برابر او خود را حقیر می‌بیند، هیچ از بیدل برای من و تو ندارد.

و نیز آن‌که بیدل را حقیر می‌بیند هم، از بیدل هیچ شناختی ندارد.

بیدل نه حقیر است و نه تحقیر می‌کند و اثر شفیع کدکنی از این زاویه، بسیار درخور توجه است. علمی و آگاهانه. در مطالعات پیرامون بیدل به این مطلب بسیار برمی‌خوریم که:

”۴۰ سال است بیدل را می‌خوانم ولی هنوز فهم درستی از او ندارم“ و...

شفیعی راه فهم بیدل را کوفته، درنوردیده و هموار کرده است.

شاعر آینه‌ها، فقط یک گزیده نیست. یک فرهنگ بیدل‌پژوهی است، یک نشان درست از کوچه پس کوچه شعر و اندیشه بیدل است. یک دائرةالمعارف کوچک جیبی، یا، تاچه‌ای برای یک آشنایی بی‌تعریف از بیدل.

نه شفیع آن‌قدر کوچک بوده که بخواهد در پناه نام بیدل، خود را بزرگ کند و مدّاح خودی باشد در مدح خورشید!

و نه بیدل، را شأن و صفای تحقیق این است.

آن‌که بسیار در مورد بیدل کار کرده و در هر کار، فقط میزان حیرت خویش را از بیدل، به رخ کشیده که کار نکرده!

کار آن کرده، که کلید به دست داده!

شبکه درهم تنیده تداعی‌های واژگانی یک شاعر را - رسم کرده و... شاعر آینه‌ها، آینه شفاف بیدل‌پژوهی است، این مخلص هنوز با همه وقت که در امر بیدل‌پژوهی و بیدل‌پژوهان، داشته، هیچ‌اثر تحقیقی را در باب بیدل و آثارش، تا این حد، باور ندارد. شعر حاصل حوزه ناخودآگاه است و این محصول اگر قرار باشد، معرفی شود، باید به حوزه خود آگاه - وارد شود و آوردن محصول مسمی و ناخودآگاهی به حوزه هشیاری و خودآگاهی به فرض امکان، کار هر ذهن ورزیده و زبان ورزیده‌تری نیست. بسیاری از نقدهای بیدل، این دقیقه را دریافت نکرده است و در کمال حیرت، نقدها شاعرانه است! نه محققانه!

سرایش، ناخودآگاه است، اما پژوهش، خودآگاه!

از تذکره‌هایی که بیدل را معرفی کرده‌اند بگو...

تذکره‌نویسی اصولاً عمل دشواری است. تذکره‌نویس، اگر دروغ بگوید، که بسیار هم می‌گوید! می‌تواند مسیر معرفی یک شاعر را تا مدت‌ها گردآلود کند.

در عالم ادبیات متأسفانه! برای حرف تذکره‌نویسان اعتبار قایلند! و تذکره‌نویسی، از این اعتبار سوء استفاده‌ها کرده است و می‌کند.

تراشیدن کشف‌ها و کرامت‌ها برای شاعران، درآوردن حرف‌های نامربوط برای آن‌ها، به عقد درآوردن زن‌های بسیاری برای شاعران، ساختن داستان‌ها و فراوان بی‌معنا برای آن‌ها و قس علی هذا...

این‌که در تذکرات، شاعری را سپر عقده‌های فروخته خویشتن و خاندان خویشتن کنی، و او را، دستمایه‌ای قرار دهی برای ابراز و گاه اثبات عقیده‌های عقیم خویشتن و تبار خویشتن، ناجوانمردی است.

این مخلص، به‌عنوان یک آموزگار فارسی، معتقد است که باید یک پالایش جدی در تذکره‌ها صورت پذیرد، تذکره‌نویس بی‌ایمان و دروغگو و منحرف، مصیبت به‌بار می‌آورد.

تذکره‌نویس، باید بداند، که او - در حال ثبت یک رویداد تاریخی است. رویدادی بزرگ، که باید، درست و راست ثبت شود. امانتداری، شرط تذکره‌نویسی است. علاوه

بر شناخت دقیق و آگاهی عمیق از کمال کار و نقد روزگار شاعر با جمع کردن زندگی شاعران بزرگ نمی‌توان بزرگ شد. اما می‌توان کوچک شده و بسیاری از تذکره‌نویسان، این‌گونه‌اند. نداشتن تذکره ادبی در ادوار شعر فارسی، جبران ناپذیر است. اما داشتن تذکره‌های بی‌بُته، هم خسروانی عظیم دارد. با توجه، به این دقیقه، تذکره‌هایی که از بیدل فصلی را به خویش اختصاص داده‌اند، قابل توجه و تأمل می‌توانند باشند.

این‌که شاعری و تذکره‌نویسی، با بیدل هم حجره بود، حتماً درست‌تر گفته، سخن درستی نمی‌تواند باشد، چه اغلب همین آشنایان، ناروایی‌ها روا می‌دارند که بیگانگان روا نمی‌دارند! که با من هرچه کرد آن آشنا کرد...

ادبیات معاصر، ایران، با وجود آن‌همه نخبه و برگزیده، هنوز، تهیه و تنظیم تذکره‌ای، جامع و مانع را در دست ندارد.

شاید، به دلیل همین، دشواری موضوع سوای دلایل دیگر. ما هنوز - تذکره شاعران مشروطه را فراهم نیاورده‌ایم.

و تذکره شاعران انقلاب را به دست نداده‌ایم.

و... تذکره‌نویسی - در دوران معاصر - هنوز به کشف زلالی نزدیک نشده است. تذکره‌نویسی یک حال و مقام بلند ادبی می‌خواهد نه فقط کنجاوی و تجسس!؟ یادمان باشد حتماً که - تذکره‌نویس، تذکره را با نگاه به آینده می‌نویسد، نگاهی به آینده با بررسی موضوع و مضمونی که در - حال - وقوع یافته است و می‌یابد.

باری،

تذکره‌هایی که بیدل را معرفی کرده‌اند به زعم - ما مدرسه‌ای‌ها و معلم‌ها، یکدست نیستند و دست بالای دست گفته‌اند که بسیار است و سرانجام دست خدا فوق همه دست‌هاست. و دست خدا - با بیدل، همراه بوده، هست و خواهد بود.

فکر می‌کنی همزمان، با بیدل بزرگ، چند شاعر بزرگ - قابل قبولند؟

ما - و حتی - دنیا، باید بپذیریم و بپذیرد، که سرزمین ایران، از حیث حضور شاعر، در هیچ دوره‌ای کم نیاورده است. از این حیث، شعر و شاعری در ایران، مثل فوتبال است در برزیل، چگونه است که در برزیل، هی به هی ستارگان فوتبال ظهور می‌کنند؟! هنوز

به‌تو نرفته، رونالدو می‌آید و هنوز، رونالدو، همهٔ آفرینش‌های خاص ورزشی خویش را نمایش نداده، رونالدینیو قد علم می‌کند و...

به آسمان فوتبال برزیل که می‌نگری، ستاره باران است.

شعر و شاعری در ایران نیز همین‌گونه است.

خاک ایران، شاعر، به بار می‌آورد.

آن هم شاعران بزرگ!

به‌عصر، حافظ که می‌نگری، سلمان ساوجی و خواجه‌ی کرمانی و عبید زاکانی و هرچه دلت بخواهد شاعر را همه در یک زمان رؤیایی، آن هم پس از ظهور شاعری بزرگ همچون سعدی می‌بینی!

در ایران، خیلی از شاعران بزرگ، حتی گمنام می‌مانند که یکی از دلایلش همین حضور و وفور نعمت شاعری است. خیلی از شاعران با همهٔ بزرگی در سایهٔ بزرگ دیگر قرار گرفته‌اند و از یاد تا مدتی فراموش شده‌اند که ماجرای این مسأله زیاد است و نقل آن در این‌جا زیادی است.

به هر روی، زمین شعر پارسی، هرگز و در هیچ دوره‌ای از حجت، خالی نبوده، حتی گاه این زمین. به‌چارک‌های متفاوت تقسیم شده و هر چارک برای خویش حجتی داشته. در ایران، حتی بیش از پنجاه شاعر بزرگ، درست در یک عصر، وجود داشته است. و داشتن بزرگان واقعی، بیش از شمار انگشتان دست و در یک عهد و عصر، برای ایران، یک رویداد همواره بوده است. مادر ایران، هرگز، از مرد زاییدن، عقیم نشده است. به‌گفتهٔ فرّخی یزدی و این زن فرزانه را همواره فرزند فرهیخته، در گهواره بوده که همین‌جا به‌عنوان یک آموزگار ایرانی خدای مهربان را از بابت این نعمت بسیار سپاسگزارم.

همین بیدل عزیز - هدیهٔ زبان پارسی است، به‌عالم تفکر و اندیشه.

بی‌تردید، هرکه با زبان پارسی آشنا شده، در ابراز معارف در ابراز معارف و حقایق، زبان مادری خویش را از یاد برده و این دقیقه و نکته رؤیت شده است.

امروزه، اگر بسیاری زبان فارسی را فراموش می‌کنند تا به‌زبان اجنبی شعر بگویند،

از سرفریب است و فرصت طلبی!

بیدل شعر به زبان غیرپارسی هم می‌توانسته بگوید.
 می‌توانسته، یک رابیندرا نات شود با سروده‌های صوفیانه و با «گیتانجلی»، اما زبان پارسی را برگزیده، چنان‌که زبان پارسی او را!
 فارسی شکر است به گفته جمال‌زاده و شکر این شکرخایی واجب است. گوته، چرا محو حافظ می‌شود و دیوان شرقی‌اش فراهم می‌آید؟
 اگر گوته، زبان فارسی می‌دانست تا آن‌جا که بیدل می‌داند چه اتفاقی رخ می‌داد؟!
 امیر خسرو دهلوی، حسن دهلوی، ناصر علی سرهندی و خیلی از دهلوی‌های دیگر، چگونه است که نه به زبان دهلوی که به زبان فارسی شعر گفته‌اند؟ درست است که زبان فارسی آن دوره در آن سامان رخنه و نفوذ داشته، ولی همین‌الآن هم زبان انگلیسی در آن سامان صاحب سلطه است، آیا شاعر بزرگی با مجموعه آثاری به زبان انگلیسی، در آن ولایت ظهور کرده است؟

در خود انگلیس، به‌زور، هم، ظهور نمی‌کند تا چه رسد به دهلوی!
 این سخن یک تعصب نیست و یک تفاخر هم نه!
 زبان پارسی بی‌تردید کریم است و کلیم.
 ایرانیان اصراری ندارند تا بیدل را از خود کنند!
 ایرانیان حتی با داشتن سند نسب بیدل به شیراز، آن را به رخ نمی‌کشند.
 چرا که بیدل، هدیه زبان این قوم است به جهان بشریت!
 بیدل، پسرخوانده زبان فارسی است و از اهل بیت این زبان! پسرخوانده‌ای اصیل که به خیمه و خرگاه و خلوت خاص این زبان، راه یافته است.
 بیدل متعلق به هر قوم که شود، و باشد، افتخار زبان پارسی است و سرانجام، بیدل. نه ازبک است، نه روسی، نه هندی، نه افغانی و نه هیچ‌چیز دیگر.
 بیدل به روایت متن، پارسی است.

و امروزه، در دوران غلبه متن و مرگ نویسنده که البته این اصطلاح مرگ نویسنده را از «رولان بارت» می‌دانند، اما به‌گمان من این همان گفتار عین‌القضات است که «این شعرها را چون آینه‌ای دان» داشتم می‌گفتم که در روزگار هیاهوی بی‌مورد بر سر این نکته قدیمی، صحت این موضوع بیشتر قابل اظهار و اثبات است.

بی‌تردید، همزمان با بیدل - شاعران بزرگ دیگری هم بوده‌اند، اما از میان همه این، بیدل است که شعر پارسی می‌سراید به‌پارسایی کلامی پارسی مبتنی بر مرامی پارسا و بیدل پارسای پارسی گوست.
این است که نام او می‌درخشد.

خیلی پیش از این‌ها دوستی غیرایرانی [حالا کجایی مهم نیست]، با این بنده، در مورد بیدل بحث می‌کرد و شعرهای بیدل را با وجود غلط فراوان که در خوانش داشت، تلاش می‌کرد با تکیه بر مبانی حدی و بومی به این بنده، بفهماند. با این باور که من بیدل را نمی‌فهمم!

مخلص، به‌او گفتم. تلاش کن نخست پارسی را درست بخوانی، و بنویسی که فهم آن، اتفاقی است که از پس این دو وادی، رخ می‌دهد.

و آیا ما پارسیان، به‌دلیل این‌که - زبان‌مان - در خارج از مرزهای جغرافیایی خویش، موجب آثاری عظیم و معرف انسانی شریف بوده، باید از ناحیه دستان آن انسان شریف و هواخواهان آن آثار عظیم، مورد مؤاخذه قرار بگیریم؟
سرانجام، بیدل را کسی درست معرفی خواهد کرد که زبان پارسی را به‌فرم و محتوای، درست و راست بشناسد.

مگر این‌که بیدلی یافته آید که طلسم حیرتی و محیط اعظمی به‌غیر از زبان پارسی - داشته باشد! آنگاه حساب حساب دیگری است! هرکس - در هر کجای جهان، در مورد بیدل کار می‌کند و درست هم کار می‌کند، به‌زبان پارسی خدمت می‌کند و زبان پارسی را معرف است.

آیا این مسأله ساده، درست نیست؟! آیا غیر از این است؟

دشمنان زبان پارسی، هرگز بیدل‌شناس خوبی نخواهند بود و نه تنها دشمنان، که جاهلان زبان پارسی هم به‌درک درستی از شعر بیدل، نایل نخواهند آمد. من به‌آن دوست غیرایرانی بیدل پرست! یادآوری کردم که مولوی، عطار، حافظ، بیدل، نظامی و هرکه همه که از همه جا، هریک کرشمه‌ها و تابلوی ظرفیت و ظرافت زبان پارسی‌اند و کجایی بودن آن‌ها با وجود متن پارسی آن‌ها، هرگز مهم نمی‌تواند باشد. سرانجام هر شاعری اهل شهر و روستای و کشور زبان شعری خویش است ظاهراً و باطناً.

چه خوب بود اگر بیدل پژوهان غیر ایرانی، به صحّت، شعرهای احتمالی غیر پارسی بیدل را سراغ می گرفتند و پیدا می کردند و برای ما می خواندند و ترجمه می کردند. کمترین نکته ای که بیدل، به عنوان یک شاعر پارسی گوی می تواند به مخاطبان غیر ایرانی خویش یادآوری کند. همین است که پارسی را پاس بدارند.

دریغ است اگر بیدل به نفع حزبی مصادره به مطلوب شود که بیدل از الله گویان سلیس و سره زبان پارسی است به صدق و صفا. حتی عرفانی که بیدل معرف آن است، همان عرفانی است که وجه اتم و کامل آن، عرفانی مبتنی بر علم و عمل است. عرفانی که در دو واژه - که در حقیقت یکی اند - خلاصه می شود. نبوت و ولایت!